

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم این بحثی که در این تنبیه آمده خود بحث فی نفسه با قطع نظر از این که مراد شیخ چیست خود بحث فی نفسه خیلی نکات فنی ندارد و مناسب به نظر ماست که در فقه بررسی بشود چون موردش خیلی کم است و بحث اصولی به نظر ما معنا ندارد. این خلاصه نظر که دیروز مقدماتش را عرض کردیم و لذا به طبق این قاعده نباید خیلی در این بحث وارد بشویم لکن چون مرحوم نائینی مطالبی را فرمودند و سعی کردند، انصافا هم معلوم می شود که ایشان خیلی در این قضایا فکر کردند، سعی کردند این را منسجم بکنند و یک قاعده ای در بیاورند که اگر عموم عامی داشتیم و خاصی داشتیم در کجاها به عموم عام مراجعه می کنیم در کجا ها استصحاب خاص می کنیم. ایشان یک تفصیل و ضابطه ای گذاشتند و آخرش هم این تفصیل را دادند که در یک موارد فقط رجوع به عموم عام می کنیم و در یک موارد هم فقط به استصحاب. دوران هم بینشان نیست، این خلاصه طرح ایشان است چون طرح ایشان یک مقدماتی دارد که بعضی هایش به هر حال لطیف است. به اندازه مقدار ضرورت فعلا می خوانیم که رد بشویم، مقدمه اولی درباره این که اصل در زمان این است که ظرف باشد مگر این که در دلیل یک قید باشد. عرض کردیم انصافا قیدیت خیلی خلاف ظاهر است اگر هم زمان در لسان دلیل ذکر بشود نظرش به همان ظرفیت است.

به هر حال بعد ایشان می فرماید که اگر بخواهیم استصحاب بکنیم زمان اگر ظرف باشد، قید باشد دیگر استصحاب نمی کنیم. خلاصه ربطش به این جا. عرض کردیم این مقدمه ایشان فی نفسه اشکال ندارد اما انصافا خیلی بعید است، این را باید فرض بکنیم، مرحوم آقازیا هم فرض های دیگر هم کرده است این فرض ها فائده ندارد، آدم می تواند ده هزار فرض هم بکند. فرض و تقدیر و تشقیقاتی که وجود خارجی دارند خیلی منشا اثر نیست.

بعد ایشان در امر ثانی فرمودند إذا علم من دلیل الحكم أو من الخارج لحاظ الزمان قيدا، حالا گفتیم قید بودنش روشن هم نیست. حالا

این را تقسیم فرمودند

فتارة: يلاحظ الزمان على وجه الارتباطية

یعنی به اصطلاح عام مجموعی است، به حیثی که یک مجموع زمان را در نظر گرفته.

فیعتبر وجود الحكم في مجموع الآتات.

این در مجموع آنات هست مثل باب صوم. من چند سطر چند سطر عبارت ایشان را می اندازم چون مطلب ایشان را قبول نداریم به اندازه احترام خواندن ایشان و إلا مطلب ایشان قابل قبول نیست.

کما في باب الصوم، عرض کردیم ما عام مجموعی داریم، این کتب اصولی آمده اما عام مجموعی نداریم، عام مجموعی همان کل است، مرکب است. عام نیست، اصلا عام خودش در حقیقت عام سریان خوابیده است، این سریان ندارد، اصلا ممکن نیست عام باشد. اگر گفت پنج تا عالم را به قید پنج تایی که چهار تا نشود، شش تا هم نشود این سریان ندارد، متعلق حکم سریان ندارد، موضوع حکم سریان ندارد. چه سریانی دارد؟ اگر گفت اکرم العالم سریان دارد بر هر عالمی صدق می کند یا اکرم کلّ عالم این سریان دارد و اما اگر گفت به این که پنج تا به حیثی که کم و زیاد نشود این سریان ندارد چون عرض کردیم مفهوم کلمه عام شبیه کلی است. فقط عام را در اصطلاح اصولی آوردند، کلی را در منطق آوردند و شبیه این کلمه هم شبیه کلمه نور است که مثلا می گوئیم ائمه علیهم السلام دارای یک جهت نوریه هستند که در تمام ائمه سریان دارد و دارای یک جهت شخصی هم هستند. این اصطلاح اصطلاحاتی است که هر بابی برای خودش دارد پس بر عام مجموعی اصلا عام صدق نمی کند. چون تعریف عام این است که ماهیتی است که سریان دارد و بر افراد متعدد بار بشود و به نحو واحد که دیروز و پریروز هم توضیحش را دادیم در مثل عام مجموعی سریان ندارد مثلا این باب صوم. فإن حقيقة الصوم هو الامساك من الطلوع الى الغروب. مرحوم آقازیا یک حاشیه دیگری هم این جا زدند که احتمال دارد صوم جور دیگری باشد. حالا دیگر نه بحث مرحوم نائینی را خیلی می خوانیم نه حاشیه آقازیا را.

ما بحث صوم عرض کردیم به خلاف آن چه که مرحوم نائینی فرمودند و به خلاف آن چه که مشهور است این احتمال هست که در باب صوم هر آنی از آنات خودش امساک است، خودش صوم است، ثم اتموا الصیام الی اللیل یعنی در هر آنی یک امساک دارد، صوم دارد، صوم یعنی امساک، در هر آنی. این نیست که مجموع آنات را ملاحظه کرده باشد و بیتی بر این همان بحث معروف که اگر کسی حتی مثلاً اتیان مفطرات را کرد مثلاً فرض کنید غذا خورد آن بعدی باید روزه را نگه بدارد، هر آن تکلیف خودش را دارد. یُتِمّ صومه، این یتم صومه در هر آنی است، حالا این محل بحثش در فقه است که باید توضیحاتش داده بشود و آثاری که این بحث دارد که الان وارد نمی شویم.

علی ای حال مطلبی را که مرحوم نائینی فرمودند و لذا نتیجه حرف نائینی این است که اگر غذا خورد بعد بقیه روز هم می تواند غذا بخورد یا کارهای دیگری بکند. فتوای عده ای از اصحاب ما و عده ای از اهل سنت که در باب کفارات اگر مثلاً قضا خورد باید یک کفاره بدهد، حالا تعدد غذا هم به تعدد غذا خوردن است؟ تعدد لقمه است؟ به تعدد وقت است؟ حالا آن بحث دیگر. بعد از غذا خوردن هم باز مکلف به امساک است، اگر بارر دوم غذا خورد باز یک کفاره دیگر چون مکلف است، این یک رای. یک رای هم این است که در آن دوم مکلف به امساک هست اما این تکلیف کفاره نمی آورد. رای اول هم همین است که مثل مرحوم نائینی اگر غذا خورد دیگر صوم برداشته شد می تواند بار دوم، سوم، چهارم غذا بخورد. تحقیق این مسئله در اباحت صوم است جایش این جا نیست. مضافاً که نکته دیگری دارد اصلاً غیر از این نکات، در باب صوم نکته دیگری دارد و آن نکته این است که چون این نکات و ظرائف حتی در فقه ما هم کمتر تعرض می شود حالا ما به مناسب این که اصول است گاهی کمی می خوانیم که ذهنتان باز بود.

ببینید ما عرض کردیم اصولاً عبادات به دو قسم اساسی تقسیم می شوند:

یک قسم اساسی عبادات این است که انسان می تواند از آن خارج بشود مثل نماز، وارد نماز شد می تواند از نماز خارج بشود. چه واجب باشد چه معین باشد چه غیر معین باشد، مندوب باشد حتی واجب معین، آخر وقت است و حتماً باید نماز ظهر بخواند، نمازش را شکست از رو به قبله برگرداند، این نمازش دیگر الان باطل است بعد هر کاری می تواند انجام بدهد.

یک سنخ عبادات طبیعتشان این است که انسان نمی تواند از آن ها خارج بشود مثل حج. شما می دانید که تحقق حج به احرام است یعنی احرام در باب حج، اول اعمال حج احرام است. احرام زمینه ساز اعمال حج نیست، خودش اول اعمال است، اولین کاری که از اعمال حج انجام داده می شود احرام است. اگر احرامش درست بسته شد وارد شد اگر محرمات احرام را همه اش انجام بدهد از احرام در نمی آید. بلکه حالا آن خصوص جماع با شرایط معینی آن موجب فساد حج است و إلا هیچ کدام از محرمات احرام موجب فساد حج نیست. این به فتوای اصحاب ماست، در احناف و این ها دارند، حنفی ها دارند که فاسد می شود. در اهل سنت دارند، پیش ما این که فاسد نمی شود. هر کار کرد فاسد نمی شود و این را عرض کردیم یک مقداری از مسائلی که در حج است اگر در روایات ما خیلی روشن نیست سرش این است که اصلاً قبل از اسلام بوده. مثلاً همین که ما احرام بستیم دیگر خارج نمی شویم هر کار کردیم مگر با همان قربانی، سعی بین صفا و مروه یعنی طواف و سعی و قربانی، اگر این کار را کردیم از احرام خارج می شویم، این در جاهلیت هم بود، این اختصاص به اسلام ندارد. در همین سال صلح حدیبیه، حدیبیه الان اسمش شده شمیسی اگر آقایانی که مکه مشرف شدند دیده باشند از مکه که بر می گردیم دست راستان به طرف جده نوشته شمیسی، شنیدم البته چند سال است که مشرف نشدم، شنیدم تازگی ها دارند بهش ور می روند تا میقاتش بکنند چون بعضی از آقایان هم فتوایشان بی میل نبودند، تصریح نکردند، شاید هم تصریح کردند اما عملاً اگر کسانی که به جده با هواپیما رسیدند ببینند از شمیسیه احرام ببندند نه از جحفه، چون جده محاذی جحفه نیست، از جحفه رد می شود، اگر دایره ای فرض بکنید جده به مکه نزدیک تر است تا جحفه لذا می گویند اگر از میقات رد شدیم برویم به ادنی الحل، ادنی الحل همین شمیسی است، این خیلی نزدیک است، حدیبیه همان حدیبیه ای است که پیغمبر، البته ما تلفظ حُدیبیه می کنیم تشدید ندارد از بس در زبان ما جاری شده. حُدبه یعنی مثل گوژپشت، احذب کسی که گوژ دارد، آن وقت جایی که یک مقدار مرتفع باشد حدبه می گویند، مرتفعش کم باشد حدیبیه می گویند، حدیبیه یعنی گوژ کم یعنی بلندی کم، بلندک مثلاً. این جا در این جا پیغمبر اکرم احرام بسته بودند مشرکین آمدند مانع شدند در سال ششم هجری. در ذی القعدة هم بود نزدیک ایام ذی الحجة، عرض کردیم ذی القعدة آن سال هم ذی القعدة نبود حدود شوال بود، ذی الحجة نبود. حالا به هر حال وارد آن بحث نشویم.

.....

مشرکین که مانع شدند پیغمبر گفت که از احرام در بیایید. دارد که مسلمان ها قبول نکردند گفتند نه ما هنوز قربانی هایمان را نکشتیم چطور از احرام در بیاییم؟ که در کتب اهل سنت دارد من چون در شیعه ندیدم نه این که نفی بکنم که پیغمبر وارد خیمه شدند، ام سلمه آن سفر همراه پیغمبر بود حضرت فرمود من با این ها چکار بکنم، هیچ کدام از احرام در نمی آیند. می گویند یا رسول الله ما سعی بین صفا و مروه نکردیم و مسئله قربانی را نکشتیم، این یک ارتکازی بود که هر کاری بکنند از احرام در نمی آیند. بعد ام سلمه گفت یا رسول الله اول خودتان شروع بکنید این کار را بکنید تا آن ها یاد بگیرند. بیعة الشجرة یا بیعة الرضوان هم در همین جاست که با رسول الله تجدید بیعت کردند که هر چه پیغمبر فرمودند. بعد پیغمبر خودشان از احرام در آمدند و آن ها هم قبول کردند. غرض این است که طبیعت حج این جوری است. اگر کسی وارد احرام شد اگر حتی تمام محرمات احرام را هم انجام داد هر کاری بود حش فاسد نمی شد، حتی اگر حش هم فاسد شد باید تکمیلش بکند، در آن روایت زراره دارد که اگر حش به جماع با آن شرائط فاسد شد سال دیگر هم حج را انجام بدهد چون فاسد است، بعد سوال می کنند که وظیفه اش کدام یکی است؟ همان حج فاسد یا حج بعدی؟ می فرماید همان حج فاسد. یعنی طبیعت حج این جوری است که شخص از حج در نمی آید ولو به اتیان محرمات اما از نماز در می آید. شما وارد نماز شدید در می آئید.

بحثی که این جاست این است که روزه چطور است؟ مثل نماز است، این بحث دیگری است، این نیست که مرحوم نائینی نوشتند. روزه را چون آقایان ما هم ننوشتند در بحث صوم هم نیست اگر مراجعه بفرمایید در حاشیه کتاب صوم. آیا صوم از قبیل حج است شما تمام مفطرات را هم انجام بدهید در نمی آئید باید تا شب صبر بکنید، شب که شدید از روزه در می آئید. تمام مفطرات را هم انجام بدهید باز هم یتم صومه، این باید صومش و امساکش را نگه بدارد تا شب، شب دیگر این تکلیف برداشته می شود. یا نه روزه از قبیل نماز است که ظاهر عبارت نائینی است، از قبیل نماز است، هر وقت یکی از مفطرات را انجام داد از روزه در می آید. ظاهر مجموع ادله، من وارد بحث فقهی نمی شوم و فقط برای تذکر عرض کردم تفصیل قائل بشویم که روزه ماه رمضان از قبیل حج است

یتم صومه، بقیه روزه ها از قبیل نماز است. مثلاً روزه قضا، روزه کفاره، روزه مستحبی، اگر روزه قضا بود حالا در قضای معین به قول آقایان حالا اگر یک شبهه ای باشد که آن هم به نظر ما ندارد. ما اصلاً قضای معین را قبول نکردیم.

به هر حال وارد آن بحث نشویم، در روزه های دیگر اگر مفطر را انجام داد از روزه در می آید، هیچی ندارد، در خصوص روزه ماه رمضان همه مفطرات را هم انجام بدهد یتیم صومه. به هر حال چون مرحوم نائینی فرمودند ما باید امساک من الطلوع الی الغروب. آفاضیا هم که حاشیه فرمودند به ذهن ما می آید که هر دوی این مطلب خیلی فنی نباشد

«فقد قید الامساک بکونه فی مجموع آفات النهار من حیث المجموع

این واقعیت علمی ندارد.

پرسش: استاد قضا معنا ندارد. این که قضا بکند اگر مفطری انجام داد این قضا چه معنایی می دهد؟

آیت الله مددی: اگر مفطری انجام داد فاسد می شود اما اتمام دارد، این یک و ثانیاً ما کرارا عرض کردیم قضای صوم به قرآن نیست، قضای صوم به سنت رسول الله است، آن چه که در قرآن آمده و این کنتم مرضی أو علی سفر فعدة من ایام اخر، تعبیر به قضا توش نیامده است یعنی کسی که مسافر است یا مریض است اصولاً وظیفه اش این است که به همان اندازه ایام در خارج ماه رمضان روزه بگیرد لذا این یکی از مهم ترین وجوه فرق بین ما و اهل سنت است، این اهل سنت هم یکمی گیج می زنند ولی این قدر این جا گیج نزدند لذا دارند و این کنتم مرضی أو علی سفر فافطرتهم تا به قضا بزنند، یک فاطرتم گرفتند. ما فاطرتم نگرفتیم، فکر می کنم این نکته لطیفی است، ما گفتیم ظاهر آیه مبارکه این است که اصولاً کسی که مسافر است اصلاً وظیفه اش روزه خارج ماه رمضان است نه چون فوت شده است، اصلاً قضا تابع فوت است، توش تعبیر فوت ندارد لذا طبق قاعده ما قضا را با سنت رسول الله ثابت کردیم، در مسافر و در، این نکته خیلی ظریفی است، در مسافر و در مریض قضا نیست، در کتب فقهی قضا نوشتند، یقزی، این تسامح است، این تسامحی است که در کتب فقهی است لذا اهل سنت چون آن ها می گویند در حال سفر هم می تواند روزه بگیرد لذا می گوید اگر سفر رفتید و روزه خوردید افطار کردید عده، چون آن ها به معنای قضا گرفتند. ما معتقدیم آیه مبارکه به معنای قضا نیست، آیه مبارکه

فمن شهد منكم الشهر فليصمه، کسی که شهر را درک کرده، شهد یعنی مسافر نبود، بعضی ها هم احتمال دادند شهد یعنی هلال را دید، خلاف ظاهر آیه است، آن روایت خاصی است. فمن شهد منكم الشهر یعنی به اصطلاح مسافر نبود. این وظیفه اش این بود که روزه بگیرد. فمن كان منكم مريض او على سفر، اما اگر کسی مسافر یا مریض است این از همان اول وظیفه اش این است که خارج از ماه است، فعدة من ايام اخر، کلمه قضا توش ندارد. فعدة من ايام اخر، لذا این قضا نیست، اشتباه نشود. این خیلی نکته فنی است. این در حقیقت تکلیفش است، تکلیفش این است که خارج ماه رمضان روزه بگیرد، حالا می خواهد افطار بکند یا افطار نکند. در راه هم فرض کنید غذا نخورد، باید قضا بکند. و آن آیه مبارکه و على الذين يطيقونه فدية، ظاهرش این است که آنی هم که مطیق است عرض کردیم مطیق در مقابل مریض است، مریض کسی است که در بدنش اختلالی هست برای رفع اختلال نیاز به دارو یا غذا دارد لذا نمی تواند روزه بگیرد. مطیق کسی است که در بدنش اختلال نیست لکن خود این بدن تحمل ندارد مثل پیرمرد، در بدنش اختلالی نیست اما نمی کشد، تحمل ندارد مثل زن حامله، حمل مرضی که نیست که زن حامله شد مریض باشد، این ها مرض نیستند امر طبیعی است لکن چون احتیاج به غذای زیادی به خاطر جنین دارد یا غذای زیادی به خاطر این که شیر بدهد خود طبیعت جسمش دیگر نمی کشد، این را اصطلاحاً مطیق می گویند پس یک مریض داریم که وظیفه اش خارج ماه رمضان است، یک مطیق داریم که وظیفه اش فدیة است، الان متعارف شده می گویند كفارة صغیره، فدیة كفارة نیست، فدی در لغت عرب به معنای بدل است، بنفسه یعنی خودم بدل تو، بآء تفدیة به قول آقایان. این که فداک ابوک، یعنی نفس من جای نفس تو، اصلاً فدیة، فدا در قرآن هم فدا آمده فدیة هم آمده، فدیة كفارة نیست، كفارة جایی است که گناه است، فدیة جایی نیست که گناه باشد، می گوید شما نمی توانید، بدنت دیگر تحمل ندارد. به جای روزه فدیة بده. فدیة طعام مسکین یا مساکین، و على الذين يطيقونه فدية طعام، ظاهر آیه مبارکه این طوری است اگر ما باشیم.

پرسش: پیرمرد فدیة ندارد

آیت الله مددی: باید بدهد اگر روزه نگرفت.

پرسش: فتوا داریم.

.....
آیت الله مددی: نه بابا، باید فدیة بدهد، شیخ و شیخه دیگر یفدیا.

و مرض هم اگر یک سال طول کشید آن هم تبدیل به فدیة می شود، قضا برداشته می شود.

پرسش: حاج آقا گفتند که اگر مشقت هم داشته باشد نتواند بگیرد می گویند که کفاره ندارد.

آیت الله مددی: کفاره نیست، فدیة است

پرسش: همان فدیة ندارد.

آیت الله مددی: شاید فرض این کردند که یک پیرمردی که کلا از بین رفته است و إلا فدیة دارد، شیخ و شیخه که فدیة دارد.

به هر حال شیخ و شیخه که فدیة دارد، یُفدیان. بله در حامل و مرضع هم داریم تفدیان و تغذیان

پرسش: این را هم باید در نظر گرفت که قدرت شرط تکلیف است و این جا اصلا قدرت ندارد

آیت الله مددی: فرق نمی کند، و الذین یطیقونه

پرسش: یعنی سختش می شود، طاقتش طاق می شود، اذیت می شود ولی این جا اصلا بحث طاقت نیست کلا

آیت الله مددی: ظاهرش که فرق نمی کند، حالا مگر به قول شما از این جهت که مثل ما غلب الله علیه فهو اولی، مثل آدم هایی که

الان سکنه می کنند یا در حال اغما افتاده اند مثلا کما، مراد مگر این باشد و إلا اگر سالم است پیرمرد است می رود فقط توانائی

روزه ندارد قطعا باید فدیة بدهد.

پس این هم راجع به این قسمت

پرسش: ظاهر آیه چه شد؟

آیت الله مددی: ظاهر آیه این است که هر کدام نفسه مستقل است یعنی جمع نمی شود.

پرسش: فرمودید علی الذین یطیقونه ظاهری دارد ظاهر این را توضیح می فرمودید

آیت الله مددی: ظاهرش این است که این وظیفه اش منحصر در فدیة است و لذا اگر به زور آن پیرمرد روزه گرفت روزه اش باطل است، قاعدتا باید فدیة را بدهد، مسافر هم به طور طبیعی روزه گرفت باطل است باید قضا بکند، این قضا نیست خارج است و لذا خوب دقت بکنید قضای روزه ماه رمضان به سنت رسول الله ثابت است نه به آیه مبارکه در بعضی از موارد و إلا اگر طبق قاعده شک کردیم کرارا هم عرض کردیم حالا این ها را نمی خواهیم نقل بکنیم ما در میان علمای اسلام داریم از زیدی ها داریم، از سنی ها داریم که اگر این کسانی که عاصی هستند ماه رمضان روزه نمی گیرند این ها قضا هم ندارند، کفاره که هیچی، قضا هم ندارند. از علمای شیعه نقل می کردند از بعضی از بزرگان اسم نمی خواهم ببرم که گفتند احتمالا کفاره نداشته باشد چون ایشان استظهار کرده بود من افطر فی شهر رمضان علیه الکفارة، افطر به معنای این که روزه باشد تا افطارش بکنند اما اگر اصلا نیت روزه نکرد روزه نبوده فسقا و فجورا نیت روزه نکرده است کفاره ندارد اما قضا را فقهای ما دارند اما در غیر فقهای ما چون نمی خواهم وارد این بحث بشویم یکمی هم این بحث وقت ما را گرفت. آن جا عده ایشان دارند که حتی اگر کسانی که فسقه هستند روزه نمی گیرند ده سال، بیست سال. قضا ندارند، کفاره هم که جای خودش. چون روزه نداشتند کفاره هم معنا ندارد. این ها قائل هستند که لا قضاء علیه و لا کفارة و لذا خوب دقت بکنید این که آقای خوئی در بحث روزه ایشان این جور می گوید من افطر فی شهر رمضان متعمدا فعليه كذا ایشان می گوید من افطر یعنی اکل، نه من افطر من كان صائما و ازال صومه، همین که قضا خورد افطر حالا نیت روزه کرد. حالا البته خب این تصرف در لسان دلیل است، آن بزرگوار معتقد بود که، آقای بجنوردی از قول مرحوم آقاضیا نقل میکرد که من افطر متعمدا این که یک حالت روزه داشته باشد بعد آن حالت روزه را ازاله بکند اما اگر نیت روزه اصلا ندارد، اصلا روزه نیست، افطر متعمدا صدق نمی کند، صدق افطار نمی کند، چون اصلا روزه نبود. این را اگر آقای خوئی دقت بکنند آقای خوئی اسم نمی برد ایشان می گوید تقریرات ایشان را نگاه بکنید، این ظرافت تعبیر آقای خوئی است، ایشان می گوید من افطر فی شهر رمضان متعمدا یعنی من اکل، من جامع زوجته مثلا، من شرب الماء ایشان می گوید افطر یعنی اکل، نه افطر ازال صومه نه این که مراد این باشد .

و لذا خود مرحوم آقای خوئی معتقدند که اگر مفطرات را مکرر انجام داد کفارہ مکرر نمی شود إلا خصوص جماع، ایشان جماع را قبول دارند که مکرر است، نکته اش هم این است که در لسان روایات من جامع فی شهر رمضان است، حالا می خواهد این جماع اول باشد که مفطر باشد یا دوم سوم باشد که دیگر به تعبیر ایشان مفطر نیست چون عنوان رفته روی. اما اکل و شرب روی عنوان مفطر رفته است. اکل اول مفطر است، دوم و سوم مفطر نیستند غیر از این راه هایی که ما عرض کردیم.

و آخری: یلاحظ الزمان قیدا للحکم أو المتعلق علی وجه الاستقلالية

مراد ایشان از کلمه وجه الاستقلالية چه عام مجموعی، این جامع است مراد از استقلال چه عام بدلی و چه عام استغراقی. عام بدلی یعنی یکی عام استغراقی تمام افراد. این کلمه وجه الاستقلالية ایشان باز دو مرتبه نظیر العام الاصولی، این که ایشان تعبیر به عام اصولی کرده است مراد ایشان از عام اصولی یعنی بدلی و استغراقی، این اصطلاح ایشان در این جاست. در مقابل عام مجموعی، می خواهند بگویند عام مجموعی مثلا اصطلاح نیست، راست است اگر مراد ایشان این باشد درست است همان اشکال ماست. غرض به هر حال چون بعد هم می گویند عام اصولی در مقابل عام مجموعی. همین صفحه بعد: و الحاصل تقسیم العام الی الاصولی و المجموعی، ببینید اصولی یعنی بدلی و استغراقی، مجموعی را هم همین الان عرض کردیم.

ما عام مجموعی نداریم، اصلا مجموع عام نیست چون صدق عام یعنی دارای صدق مساوی باشد بر افراد متعدد یا بر فرد واحد لا بعینه، این در عام مجموعی وجود ندارد، در مجموعی چنین چیزی وجود ندارد، همچنین حرفی وجود ندارد

بعد ایشان می گویند: یلاحظ الزمان قیدا للحکم أو المتعلق علی وجه فیکون کل آن من آنات الزمان یقتضی وجود الحکم أو المتعلق فیه مستقلا

ما عرض کردیم مرحوم نائینی یک اصطلاحی دارند، اصطلاح بدی نیست گفت لکل قوم اصطلاح، این را هم ایشان در این جا آوردند حالا مهمش هم این است که طبق این اصطلاحات نتیجه مسئله عوض شده است. ایشان ادعایشان و تعبیرشان این است که اگر شما گفتید اکرم العلما یا اکرم العالم، اگر بخواهیم این عبارت را تحلیل قانونی بکنیم این طور است: مفاد هیئت را می گویند وجوب که

.....

حکم است، مفاد هیئت را حکم می گویند در اکرم. مفاد ماده در اکرم ماده اش، ایشان می گویند متعلق. خب می دانید بعضی های دیگر هم موضوع می گویند یعنی وجوب به اکرام تعلق گرفته است. موضوع آن وجوب اکرام است ایشان می فرمایند که مفاد، البته ایشان این جور ننوشته چون مبنای ایشان را من سابقا هم دادم باز هم مجبورم این اصطلاح روشن بشود. مفاد هیئت حکم می شود، مفاد ماده او می شود متعلق یعنی این وجوب تعلق به اکرام گرفته است. آن چیزی که این دو تا به آن تعلق گرفتند، این وجوب و اکرام به عالم، اکرم العالم تعلق گرفته است. ایشان به این موضوع می گویند، در اصطلاح ایشان موضوع این است البته گاهی هم متعلق المتعلق می گویند پس اگر گفت اکرم العالم مفاد هیئت حکم می شود، مفاد ماده می شود متعلق، آنی که این دو تا به آن تعلق گرفتند موضوع می شود یا متعلق المتعلق. ایشان طبق این تفسیر یعنی بحث هایی دارند در فرق بین متعلق و موضوع. فرق بین متعلق یعنی اکرام و عالم که موضوع است لذا الان در کتب اصولی ما اصلا موضوع در مقابل حکم دارای معانی مختلفی است، الان این معنای مرحوم نائینی را می گوییم، ایشان موضوع را در اصلاح عبارت از، آن وقت لذا ایشان این طور می فرمایند حکم اگر به چیزی تعلق گرفت متعلق می شود، هر دو تعلق به چیزی گرفتند موضوع می شود، آن وقت فرق بین موضوع و متعلق اصطلاح ایشان این است چون در این جا خیلی اثر دارد من یکمی توضیحش را دادم نمی خواستم توضیح بدهم. فرقش این است که متعلق تحت دائره طلب است موضوع فوق دائره طلب است و به اصطلاح و به عبارت دیگر، چون مراد از همه عبارت یکی است، متعلق مطلوب الحصول است موضوع مفروض الوجود است. آن یکی مطلوب الوجود است یکی مفروض الوجود است یعنی به عبارت دیگر آن حکم تعلق گرفته به متعلق، این وجود پیدا می کند، این عمل یعنی اکرام وجود پیدا کرده است لذا مطلوب الوجود است، مطلوب الحصول است و لذا به تعبیر دیگر ایشان تحت دائره طلب است، طلب به این خورده است اما عالم مفروض الوجود است یعنی به خود عالم طلب نخورده است، به تعبیر ایشان فوق دائره طلب است، این اصطلاح ها مفادش یکی است. شما اکرام را اگر عالم بود باید ایجاد بکنید چون به آن طلب خورده است اما لازم نیست عالم را ایجاد بکنید؛ آیا برای شما لازم است که بروید عالم ایجاد بکنید تا اکرام بکنید؟ این فرق بین موضوع و متعلق است پس متعلق مطلوب الحصول است، موضوع مفروض الوجود است یعنی فرض وجود می شود یا

عبارت دیگر موضوع فوق دائره است و لذا موضوع در اصطلاح مرحوم نائینی آن چیزی است که فوق دائره طلب است. طلب به موضوع نمی خورد مثلا اقم الصلوة لدلوك الشمس، در این جا اقامة الصلوة متعلق است، مفاد اقم حکم است، دلوك الشمس موضوع است، اقم الصلوة لدلوك الشمس طبق این تفسیر حقوقی ای که مرحوم نائینی دارد این ترتیب می شود. مثلا إن جاءك زيد فاکرمه، ما در بحث مفهوم شرط این کلام را کاملا تحلیل کردیم، إن ادوات شرط است، جائك زيد متلو ادوات شرط است، فاء هم که فاء رابطه است که در جواب جمله شرطیه است یعنی در جزاء در عده ای از موارد می آید. در مغنی شش مورد است که فاء می آید، فاء رابطه بعد از فاء رابطه، فاء دوم

عرض کنم که آن وقت اکرمه، اکرم مفاد آن وجوب می شود که مفاد هیئت است، مفاد ماده اکرام می شود، هاء اکرمه، هاء موضوع می شود پس در اکرمه یکی وجوب است، این را من می گویم برای این که چون در مباحث اعتبارات قانونی تحلیل زبانی هم خیلی تاثیرگذار است چون لغت و تعبیر تاثیرگذار است، اکرمه. مفاد اکرم مفاد هیئت وجوب می شود، مفاده ماده متعلق می شود، هر دو به هاء، ضمیر هاء در اکرمه تعلق گرفتند، این موضوع می شود، این موضوع عبارت از این است. آن وقت مفهوم شرط و نکته مفهوم شرط چیست؟ این مفهوم شرط نکته اش این است که کاری که علم می کند این اکرم را از هاء جدا می کند. لذا ما همیشه این تعبیر بنده بود که اگر اکرم را ثلاثی فرض کردیم مفهوم دارد ثنائی فرض کردیم مفهوم ندارد. ثلاثی یعنی وجوب اکرام به زيد تعلق گرفته لکن با واسطه، در صورت مجبی به شرط مجبی، تعلیقا علی المجبی اما اگر شما گفتید تعلیق نشده، فرض شده لذا من قبل از بحث عرض کردم که مثل مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی ایشان إن جاءك را به معنای فرض گرفته است. اگر فرض گرفتیم قضیه ثنائی می شود، اکرم زیدا می شود لکن اکرم زیدا در فرض مجبی، اگر تعلیق گرفتیم ثلاثی می شود، وجوب اکرام به زيد خورده با فرض آمدن، معلق بر آمدن، اگر معلق بر آمدن شد قصه ثلاثی می شود. آن وقت اگر گفت اکرم مثلا رجلا عالما، آیا این جا مفهوم وصف داریم یا نه؟ این نکته اش همین است که رجلا عالما ثلاثی است یا ثنائی، اگر ثنائی باشد مفهوم ندارد، ثلاثی باشد دارد. نکته

فیش هم روشن شد یعنی آن تحلیل زبانی ای که آن جا کردیم این یک نکته ای است که در کل اباحت اصول این تحلیل لغوی و زبانی خیلی تاثیرگذار است یعنی تاثیر اساسی دارد.

پس عقیده مرحوم نائینی این است که اصطلاح ایشان در موضوع، الان گاهی در بعضی از اصطلاحات به خود اکرام موضوع می گویند، حکم وجوب است تعلق گرفته به موضوع، موضوعش هم اکرام است. این یک اصطلاح است. نائینی برای این که بین این دو تا فرق بگذارد یک اصطلاح را عوض کرده، آنی که حکم بهش تعلق می گیرد می گوید متعلق. آنی که هر دو بهش تعلق می گیرند موضوع می گوید، چرا؟ برای این که متعلق مطلوب الحصول است از شما می خواهد، از شما اکرام را می خواهد، این مطلوب است اما عالم مطلوب نیست، مفروض است، اگر عالم بود این جور حکم دلالت بر وجود ایجاد موضوع نمی کند، موضوع مراد این است نه اکرام

پرسش: از باب جریمه باشد چه؟

آیت الله مددی: جریمه چیست؟

یکی از حضار: یعنی جریمه شدم یک عالمی را اکرام بکنم بعد بروم دنبالش بروم

آیت الله مددی: آن دلیل خاص آمده، آن دلیل آمده که برو عالم پیدا بکن

پس مرحوم نائینی قدس الله نفسه ایشان، آن وقت ایشان وقتی می گوید زمان را که قید حساب می کنیم تارة قید برای وجوب است، این ها می گویند هر زمانی یک حکمی دارد اخری قید است برای متعلق، هر اکرامی عوض می شود. مثلاً اکرام ساعت شش صبح یک جور اکرام است، ساعت هفت یک جور است، هشت یک نکته ای دارد، نه یکی است. ده یکی است، یک دفعه این زمان برای حکم قید می شود و یک دفعه برای متعلق قید می شود. این زیر بنای تفصیل مرحوم نائینی است، روی این فکر بکنید.

و لذا فیتعدد الحكم أو المتعلق بتعدد الآتات

پس روشن شد

و يكون لكل آن حكم أو متعلق يخصصه لا ربط له بالحكم أو المتعلق الموجود في الآن الآخر

اگر بنا شد زمان قید باشد گاهی قید برای حکم است و گاهی قید برای موضوع است.

این هم نکته دوم ایشان که ان شا الله خواهیم گفت که این مطلب ایشان را قبول نداریم.

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين